

## چرا ستیزه‌گری؟

حسن یوسفی اشکوری

اعتماد ملی، ش ۱۳۸۸/۲/۲۷، ۹۲۱

**چکیده:** آقای اشکوری در این مقاله، به اتهاماتی که برخی روشن‌فکران به عملکرد سروش در ستاد انقلاب فرهنگی وارد کرده‌اند پرداخته و ضمن آنکه معتقد است در کم و کیف این اتهام‌زنی‌ها، تناسب جرم و مجازات رعایت نمی‌شود. ریشه این ستیزه‌گری‌ها را نه در محتوای عملکرد سروش، بلکه در شخصیت خود او به عنوان نماد روشن‌فکری و نواندیشی «دینی» می‌داند. به نظر او نفوذ و جایگاه اجتماعی نواندیش دینی، آماج مشترک حمله دو طیف است که آنها را بنیادگرایان مذهبی و سکولارهای بنیادگرا می‌نامد.

ظاهراً داستان و در واقع «ماجرا»ی سروش و رخداد انقلاب فرهنگی در سالیان پس از انقلاب، پایانی ندارد و هر روز و به هر بهانه‌ای اهل فرهنگ و قلم از جناح‌های فرهنگی - سیاسی مختلف به یاد آن رخداد افتاده و به مناسبت‌هایی به اصطلاح «داغشان تازه شده» و البته گویا دیواری کوتاه‌تر از دیوار عبدالکریم سروش پیدا نکرده و با برشمردن سیئات اعمال وی، در آن جریان یک‌سره بر او می‌تازند و به گونه‌ای سخن گفته می‌شود که گویی انقلاب فرهنگی و تبعات آن مانند تعطیلی دانشگاه‌ها و نصفیه شماری از استادان و بسیاری از اقدامات دیگر به وسیله ستاد و یا بعدها شورای انقلاب فرهنگی به تمامه به دست و به فرمان سروش صورت گرفته است و اوست که تنها مسئول مصائب برآمده از انقلاب فرهنگی و خانه‌نشینی نخبگان فکری و فرهنگی و علمی کشور است. آخرین آن سخنان تند و تلخ و به

گمان من غیر منصفانه نویسنده بزرگ و نامدار کشورمان جناب محمود دولت‌آبادی است که اخیراً در یک نشست انتخاباتی در تهران ایراد کرده و در رسانه‌ها منتشر شده است. البته از سوی دیگر نیز جناب سروش بارها در مقام پاسخ‌گویی برآمده و به منتقدان پاسخ داده است و احتمالاً باز هم خواهد داد.

اول بگویم که من با انتقادات ایشان به وضعیت فرهنگی کشور و آنچه در این سالیان پرنج بر سر نخبگان علمی و فرهنگی و روشن‌فکری دگراندیش (و حتی غیر دگراندیش) آمده و می‌آید کاملاً موافقم و این دغدغه و رنج را به عنوان یک اهل قلم به خوبی درک می‌کنم و با تمام وجود می‌پذیرم که «ما را پیر کردند و خواستند که بمیراند» و اینکه انقلاب فرهنگی در سال ۵۸ به ویژه برخی از تصمیمات متصدیان ستاد و مخصوصاً شورای عالی انقلاب فرهنگی زیان‌بار بوده و مدیران آن باید قانوناً و اخلاقاً حتی از منظر قواعد شرعی و فقهی پاسخ‌گو باشند، به ویژه اینکه مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی کنونی نمی‌تواند قانون و بدتر از آن در تعارض با قانون اساسی و قوانین مصوب مجلس باشد، کاملاً درست است و فکر نمی‌کنم سروش و یا دیگران با آن مخالف باشند.

بیایم اصل را بر مسئول و حتی مقصر بودن سروش در ارتباط با فعالیت محدود ایشان در ستاد انقلاب فرهنگی بگذاریم، اما از یاد نبریم که قاعده «تناسب جرم و مجازات» یک اصل اساسی در حقوق کیفری است و برآمده از «عقل» و «عدالت» است که (البته حکم شرع هم هست) منصفانه بگوییم سروش در همان زمانی که در ستاد انقلاب فرهنگی بوده، چه اندازه مسئولیت داشته و به هر حال حد تقصیر وی در تصمیمات تاکجا بوده است؟ به نظر نمی‌رسد نقش ایشان در حد «شیخ انقلاب فرهنگی» یا «پرچمدار» آن باشد که جناب دولت‌آبادی بر آن اصرار ورزیده‌اند، حتی اگر چنین هم باشد باز اصل حقوقی تناسب جرم و مجازات و عدل و انصاف حکم می‌کند، وی را به میزان مقصر بودنش مجازات کنیم. در این صورت باید از دیگرانی که در آن ستاد و یا در مقام کارگردانی اصل انقلاب فرهنگی نقش کلیدی داشته‌اند نیز یاد شود و حد نقش و تقصیر آنها نیز مشخص شود و مجازات متناسب نیز در نظر گرفته شود. این چه سزای است که از آمران و عاملان انقلاب فرهنگی، هیچ یادی نمی‌شود؛ گویا قرار است که تمام مجازات‌ها را سروش یک تنه تحمل کند. بهانه‌هایی چون شیخ انقلاب فرهنگی و یا بالاتر ادعای دموکراسی‌خواهی سروش که گاه گفته می‌شود برای این داورهای ناعادلانه توجیه قابل قبول و تمامی نیست.

به هر تقدیر چنین می‌نماید که در این سال‌ها هم در نقش و مسئولیت سر و سرش مبالغه شده و هم به ویژه مجازات‌های بی‌تناسب با مسئولیت وی از سوی منتقدان در نظر گرفته شده است. به هر حال او پاداش خدماتش را دریافت کرده و تاوان تقصیراتش را داده و سال‌ها محرومیت از تدریس و دیگر حقوق شهروندی و آوارگی برای مجازاتش کافی نیست؟ و اما از شما چه پنهان در این سال‌ها هر بار که این جدال در رسانه‌ها در گرفته است، با خود اندیشیده‌ام که ماجرا چیست و چرا این مجادله و تهاجم به سر و سرش تمام نمی‌شود و هر بار گسترده‌تر از پیش به پیش می‌رود؟ تاکنون به این نتیجه رسیده‌ام که انگیزه اصلی این حمله‌ها تخریب و مخدوش کردن و در صورت امکان محور جریان موسوم به نواندیشی دینی و یا روشن‌فکری دینی است.

گفتمی است که بحث بر سر صدق دعاوی و میزان اعتبار معرفتی این نحله و آن گروه نیست. «مسئله» میزان حضور اجتماعی و حد و حدود اثرگذاری مدنی و سیاسی و فرهنگی جریان‌های فکری و روشن‌فکری ایران معاصر است. نواندیشی دینی ایران که حداقل بیش از یک قرن سابقه دارد و در تمام تحولات اجتماعی و سیاسی و انقلابی پیشگام بوده است، اکنون در پی این همه مصائب و مشکلات و ناکامی‌ها در عرصه سیاست و فرهنگ، باز مدعی است و استوار ایستاده و در میدان عمل اجتماعی و سیاسی و در حوزه اندیشه هنوز پیشگام است و این امر رقابت‌ها و چه بسا حسادت‌ها را برمی‌انگیزد و به طور غریزی هم شده، عده‌ای را برای محور رقیب و برکشیدن حیب برمی‌شوراند. در سالیان پیش از انقلاب نیز چنین بود. در این میدان مسئله اساساً حقیقت و صدق فلسفی دعاوی نیست، مسئله بی‌اعتبار کردن رقیب و ایجاد مانع بر سر راه نفوذ اجتماعی است.

در یک سطح کلی‌تر، امروز بنیادگرایان مذهبی و بنیادگرایان غیر مذهبی (سکولارهای بنیادگرا) رقیبی توان‌تر و کامیاب‌تر از جریان نواندیشی دینی ندارند و به همین دلیل، هر کدام به سبک و سیاق و ویژه خود، برای بی‌اعتبار کردن این رقیب می‌کوشند. گاهی به نوع گفته‌ها و نوشته‌های این شمار در سالیان اخیر به روشنی از این هژمونی طلبی آنان و طرد و تحقیر دگراندیشان دینی نواندیش پرده برمی‌دارد. در این نوع گفتارها که البته غالباً ذیل عنوان پرطمطراق پژوهش‌های تاریخی و یا فلسفی و یا جامعه‌شناسی و یا حتی اقتصادی ارائه می‌شوند، به صورت پیوسته و مکرر و حتی گاه بی‌هیچ تناسبی تحت عنوان نقد به تخریب و تحقیر و تخفیف نمایندگان نواندیشی دینی معاصر ایران اهتمام می‌شود و این دعوی را می‌توان به صورت مستند نشان داد.

در این میان شریعتی و سرورش بیش از همه مورد تهاجم و تخریب و حمله و اتهام قرار دارند. گرچه این دو بزرگوار از بسیاری جهات با هم متفاوتند و در پاره‌ای از وجوه اندیشگی و آرای دین‌شناسانه و نحوه مواجهه با مسائل اجتماعی و درک و تفسیر دین و جامعه و تاریخ و سنت و مدرنیته در برابر هم قرار دارند، اما در یک اصل کلی در کنار هم قرار دارند و آن نقش دینی - اجتماعی‌شان است و همین نقش‌آفرینی موجب شده است که از دوسویه سکولارهای بنیادگرا و مذهبی‌های بنیادگرا مورد تهاجم و تخریب و اتهام قرار بگیرند. برای رفع هر گونه سوء تفاهم بگویم منظور من نقد علمی متفکران حق طلب نسبت به شریعتی و سرورش و یا دگراندیشان دینی نیست، منظور بیان حال بنیان و حامیان «پروژه طرد، پروژه نواندیشی دینی معاصر ایران» است.

## ● اشاره

سیدمحمد موسوی‌قزاق

نوشته‌ای که در ذیل می‌آید در مقام نقد جزئی مقاله گذشته نیست، بلکه عمدتاً هدف آن است که در این مختصر در باب انقلاب فرهنگی که در این روزها هدف انتقادات شدیدی قرار گرفته به نکاتی اشاره شود.

اگر به این انتقادات که پوشش ظاهری آن انتقاد از یک شخص (آقای سرورش) است توجه کنیم، دیده می‌شود که از انقلاب فرهنگی به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویا ذنب لایغفری بوده که نظام در سال‌های آغاز انقلاب مرتکب شده و حالا تنها باید دید که چه کسانی در این گناه کبیره نقش داشته‌اند و به آنها حمله کرد و در مقابل متهمین نیز باید از «خود» دفاع کنند به این معنا که خود را از آن آلودگی (!) میرا نشان دهند و الا دفاع از انقلاب فرهنگی که مسلماً خود سیئه‌ای مضاعف است!

این نگاه غیر منصفانه که خطا بودن انقلاب فرهنگی را امری مسلم فرض کرده‌اند، نیازمند تأمل جدی است. مروری بر حال و هوای آن ایام می‌تواند به درک جایگاه انقلاب فرهنگی در جامعه ما کمک کند.

۱. انقلاب ما اگر چه یک تحول سیاسی بود و منجر به سقوط یک نظام و برقراری نظام سیاسی جدیدی گردید، لکن بسیار روشن است که ماهیت ریشه‌ای و اصلی آن از جنس فرهنگ بود. آنچه که در ایران باعث جوانه زدن، رشد و پیشرفت قیام ملت شد، ریشه در اعتقادات و فرهنگ آنها داشت. اگر چه شکاف‌های طبقاتی اقتصادی یا ضعف‌های مفرط سیاسی و امثال اینها، همه مورد اعتراض انقلابیون بود، اما در حقیقت شکاف عمیق میان فرهنگ حاکمیت طاغوت و فرهنگ اصیل اسلامی ایرانی مردم، منجر به آن خیزش عظیم در کشور شد.

بازتاب اندیشه ۱۰۹۱۱۴

۲۲

چرا  
ستیزه‌گری؟

حال با توجه به چنین مبنا و ریشه‌ای طبیعی بود که پس از پیروزی در بعد سیاسی کار تمام نمی‌شد و باید بعد اصلی یعنی فرهنگ دچار تحول و انقلاب می‌شد. حضرت امام<sup>ع</sup> حوزه و دانشگاه را مبدأ و منشأ فرهنگی جامعه می‌دانستند، اما فعلیت این اثرگذاری را با دو مانع روبرو می‌دیدند؛ اول اینکه حوزه از امورات جاری جامعه به انزوا رفته بود و دوم اینکه شالوده دانشگاه براساس وابستگی به شرق و غرب پایه‌ریزی شده بود.

دقیقاً در چنین حال و هوایی بود که با تأکید و دستور مستقیم امام<sup>ع</sup> جریان انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها به راه افتاد. برخلاف تصور عده‌ای این انقلاب برای به تعطیلی کشاندن بساط علم یا بیرون ریختن دانشمندان نبود، بلکه هدف از آن تغییر جهت و مسیر ریل‌گذاری قطار دانش بود که با همه زحماتی که برای آن کشیده می‌شد، در مسیری حرکت می‌کرد که خروجی و نهایت آن در خدمت استعمار قرار می‌گرفت. انقلاب فرهنگی مأمور شد تا آن مسیر را تغییر دهد و فرهنگ حاکم بر آن را بومی و اسلامی کند.

در نظر امام خمینی<sup>ع</sup> ضرورت انقلاب فرهنگی در حدی بود که بی‌توجهی به آن را موجب شکست و انهدام اصل انقلاب می‌دانستند. «خوف این است که فرهنگ همان باشد که در گذشته این مرکز (دانشگاه) را در خدمت استعمارگران قرار داده بود که ادامه‌اش ضربه مهلک به انقلاب خواهد زد».<sup>۱</sup>

۲. نکته دیگری که باید در بررسی عملکرد و جایگاه انقلاب فرهنگی به آن توجه شود، وضعیت حاکم بر دانشگاه‌های آن روزها است. اگر منتقدان به تعطیلی موقت دانشگاه‌ها و یا اخراج و تصفیه افرادی اشاره می‌کنند، انصاف حکم می‌کند که به شرایطی که در آن ایام عده‌ای از گروهک‌ها در آنجا به وجود آورده بودند نیز توجه کنند. به طوری که دانشگاه‌ها از یک فضای آموزشی و فرهنگی به فضایی امنیتی و جنگی (جنگ داخلی) تبدیل شده بودند و عملاً به سنگری برای جریان‌ات ضد انقلاب تغییر کاربری داده بودند تا آنجا که شورای انقلاب (قبل از تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی) در تاریخ ۱۳۵۹/۱/۲۹ طی بیانیه‌ای سه روز مهلت می‌دهد که «دانشگاه از حالت ستاد عملیاتی گروهک‌های گوناگون خارج شود».<sup>۲</sup>

۳. البته هیچ کدام از مطالب فوق به این معنا نیست که تمام تصمیمات و کارهایی که تحت عنوان انقلاب فرهنگی صورت گرفته درست بوده و نقدی به آنها وارد نباشد. یقیناً جریان انقلاب فرهنگی (دقیقاً مانند اصل جریان انقلاب اسلامی ایران) حرکتی بدیع و بی‌سابقه بود که به‌رغم آثار و برکات بسیار، به دلیل کم‌تجربگی‌های عملی و بعضاً خلأهای نظری (مخصوصاً در تصمیمات جزئی و خرد) ممکن است دستخوش خطاهایی نیز شده باشد که کاملاً طبیعی است، چرا که تنها دیکته نانوخته است که هیچ‌گاه غلط ندارد.

۱. برگرفته از فرمان امام بر تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی، ۱۳۵۹/۹/۲۳.

۲. سایت شورای عالی انقلاب فرهنگی، پیشینه شورا.

۴. مخالفت‌هایی که با این جریان فرهنگی صورت می‌گیرد نیز امر تازه‌ای نیست. این انتقادات در همان ایام هم صورت می‌گرفت. البته اکنون طیف‌های گوناگونی ممکن است انقلاب فرهنگی را زیر سؤال ببرند که بد نیست به مواضع مرحوم امام<sup>ع</sup> در این موضوع اشاره کرد، ایشان در دیدار اعضای ستاد انقلاب فرهنگی در خرداد سال ۶۰ می‌فرمایند: «از آن روز اولی که صحبت انقلاب دانشگاه پیش آمد، مخالفت‌ها شروع شد. اگر شما گروه‌هایی که مخالفت کردند با این مسائل و اشخاصی که سینه می‌زدند برای باز شدن دانشگاه قبل از اصلاح آن مشاهده کنید، می‌بینید اینها هم پای بیرق غرب یا شرق سینه می‌زنند».



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی